

اخلاقیات درونی قانون در اندیشه لون فولر

حسین رحمت‌اللهی *

فاطمه یزدی زاده البرز **

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۷/۰۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۱/۲۸

چکیده

اخلاقیات درونی قانون عنوان هشت اصلی است که ایده حاکمیت قانون را در اندیشه لون فولر بیان می‌دارد. بر اساس این اندیشه، اطلاق عنوان قانون بر یک پدیدار، مشروط به گذراندن آزمونی است که توسط اصول مذکور ترتیب داده شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت در غیاب این اصول، نه فقط دارای نظام حقوقی خوبی نیستیم، بلکه اصولاً فاقد نظام حقوقی خواهیم بود. از منظر فولر، اخلاقیات درونی قانون موجبات تحدید انواع بی‌عدالتی حکومت را فراهم می‌سازند. این اصول به نظام حقوقی کمک می‌کند تا بر اساس ارزش‌های اخلاقی روابط متقابل میان شهروندان و حاکمان، روابط سیاسی بین ایشان را سازمان‌دهی کرده و از خلال آن، احترام به خودآیینی افراد را - به عنوان فاعلان خودمختار و پاسخگو - تأمین نمایند. اخلاقیات درونی قانون ضمن بی‌طرفی نسبت به انواع اهداف ماهوی قانون، با بی‌عدالتی و اهداف نامطلوب قابل جمع نبوده و فضیلتی اخلاقی و غیرآلی می‌باشند که بر بنیاد آنها می‌توان ضرورت ارتباط میان قانون و اخلاق ماهوی را توجیه نمود.

کلیدواژه‌گان:

اخلاقیات درونی قانون، حاکمیت قانون، خودآیینی فردی، رفتار متقابل، فولر.

* دانشیار دانشکده حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم

Hrahmat3667@yahoo.com

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشکده حقوق، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، قم

F.yazdizadeh@ut.ac.ir

مقدمه

لون فولر^۱ در کتاب خود^۲ هشت اصل را تحت عنوان اخلاقیات درونی قانون^۳ معرفی می‌کند. او داستانی درباره پادشاهی به نام رکس روایت کرده، نشان می‌دهد که حکومت وی به هشت طریق متفاوت اشتباه است. فولر در نتیجه این داستان هشت معیار عادلانه بودن یک قانون را ارائه می‌دهد.^۴

اخلاقیات درونی قانون فولری، اصولی هستند که از آن به الزامات حاکمیت قانون^۵ [البته در برداشت شکلی^۶ آن^۷] نیز تعبیر می‌شود^۸ و توسط اندیشمندان دیگری چون آلبرت وندایسی^۹

1. Lon L. Fuller (1902-1978).

2. The Morality of Law.

3. Internal Morality of Law.

۴. کلی، جان، *تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب*، ترجمه محمد راسخ، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲، صص ۵۹۹-۵۶۰.

5. Rule of Law.

6. Formal Conception.

۷. در برابر برداشت شکلی از حاکمیت قانون، برداشت ماهوی (Substantive Conception) قرار دارد. برای مطالعه بیشتر در این خصوص نک: مرکز مالگیری، احمد، *حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها*، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۵، صص ۷۷-۵۶ و هاشمی، سیدمحمد و غفاری، هدی، *نگاهی دوباره به برداشت‌های شکلی و ماهوی از حاکمیت قانون*، مجله تحقیقات حقوقی، ویژه‌نامه تابستان ۱۳۹۰، شماره ۵، صص ۳۵۹-۳۴۵؛ زارعی، محمدحسین، *حاکمیت قانون و دموکراسی: سازگاری یا تعارض؟*، مجله تحقیقات حقوقی، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره ۴۸، صص ۷۴-۶۸ و

Kahn, P. *The region of Law* : Marbury v. Madison and The Constitution of America, New Haven: Yale University Press, 1997, pp. 27, 230-240 & Craig, Paul P. "Formal and Substantive conceptions of The Rule of Rule : An Analytical Framework", *Public Law*, Autumn (1997), pp. 464-487 & Tamanaha, Brian, *On The Rule of Rule Law (History, Politics, Theory)*, Cambridge: Cambridge University Press, 2004, p. 102.

تقسیم‌بندی دیگری مفهوم حاکمیت قانون، دسته‌بندی آن به سه سطح و لایه صوری (شکلی)، کلی (مادی) و ماهوی می‌باشد. برای مطالعه بیشتر در این خصوص نک: بالوی، مهدی و مهناز بیات کمیتکی، *دولت حق بنیاد؛ دفتر اول: تحلیل معنا، تبیین مبنا*، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۶، صص ۳۶۴-۳۵۷.

8. Murphy, C. "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", *Law and Philosophy* 24 (2005): p 240.

9. Albert v. Dicey (1835-1922).

جوزف رز،^۱ جان رالز،^۲ جان فینیس،^۳ فردریک هایک^۴ و ... نیز تحت عنوان الزامات حاکمیت قانون مطرح شده است. فولر، نظام حقوقی را نظامی برای تبعیت رفتار انسانی از حاکمیت قواعد توصیف می کند^۵ و پیروی از اصول اخلاقیات درونی قانون برای ایجاد و ابقای آن نظام را ضروری شمرده، تأکید می ورزد که نظام حقوقی می بایست در راستای تحقق این اصول تلاش نماید.^۶ وی ادعا می کند، اخلاقیات درونی قانون برای شکل گیری و تحقق قانون حیاتی است و ضرورت دارد که نظام حقوقی تا حد مشخصی با این اصول سازگاری داشته باشد. او اصول حاکمیت قانون مورد نظرش را اصولی اخلاقی و تأمین کننده اخلاق در قانون می داند و از وجود ارتباط ضروری میان قانون و این اصول، لزوم اخلاقی بودن قانون (دست کم در برخی جنبه ها) را نتیجه گیری می کند.^۷

در این مقاله تلاش ما بر آن است با رویکردی توصیفی-تحلیلی به این پرسش ها پاسخ دهیم که استدلال های فولر در تبیین اخلاقی اخلاقیات درونی قانون کدام اند و تا چه اندازه ای از قوت برخوردار بوده، چگونه ضرورت اخلاقی بودن قانون را توجیه می کنند؟ براین بنیاد ضمن برشمردن اخلاقیات درونی قانون از نگاه وی، دلایل و انتقادات اخلاقی دانستن آنها و ارتباط آن با لزوم اخلاقی بودن قانون بررسی خواهد شد.

۱. اخلاقیات درونی قانون

فولر هشت اصلی را که در واقع ترجمان اصول حاکمیت قانون می باشند، به عنوان اخلاقیات درونی قانون بیان نموده است. برخی معتقدند که معیارهای حاکمیت قانون فولری ناقص هستند؛

^۱ Joseph Raz (1993).

^۲ John Rawls (1921-2002).

^۳ John Finnis (1940).

^۴ Friedrich Hayek (1899-1992).

^۵ Fuller, L. *Morality of Law*, New Heaven : Yale University Press, 1969, p 96.

^۶ Ten, C.L. "Constitutionalism and the rule of Law", in: *A companion to contemporary Political Philosophy*, ed. By R. E. Goodin , PH. Pettit & T. Pogge , Blackwell Publishing, Vol 1, 2007, p494.

^۷ Raz, J. *The Rule of Law and its Virtue*, in: *The Authority of Law*, Oxford: Clarendon Press, 1979, p 224.

اما در مجموع باید گفت که در معیارهای اصلی ذکر شده توسط فولر مناقشه‌ای جدی وجود ندارد.^۱ این اصول به این ترتیب‌اند:^۲

- قانون باید عام باشد^۳ و نظام حقوقی برای وضع قوانین باید از معیارهای عام بهره ببرد. قانون شکلی از اشکال راهنماست در برابر دیگر اشکال سازمان‌دهی اجتماعی چون «هدایت مدیریتی».^۴
- قوانین انتشار یابد^۵ و به اطلاع اشخاص ذی‌نفع برسد. این اصل از تعریف فولر از قانون (که هدایت رفتار به وسیله قواعد عام از آن تعبیر می‌کند)^۶ ناشی می‌شود. بدیهی است اگر قوانین برای هدایت رفتار اشخاص وضع شده باشد، اطلاع اشخاص ذی‌نفع از آنها ضرورت دارد.^۷
- قوانین باید ناظر به آینده بوده، عطف به ماسبق نشوند.^۸ هدایت رفتاری که در گذشته رخ داده، با استفاده از قواعدی که اکنون وضع شده‌اند، غیرممکن می‌باشد. بنابراین ضروری است که قوانین برای آینده وضع شوند. همچنین ارزیابی عمل شهروندان با قانونی که در آینده وضع خواهد شد، به‌ویژه در مسئولیت کیفری با معیارهای عدالت سازگار به نظر نمی‌رسد. البته فولر خاطرنشان می‌سازد که موارد معینی وجود دارد که عطف به ماسبق شدن قانون در آنها ناقض اخلاق درونی قانون نخواهد بود.^۹

1. Murphy, "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", Op. cit, p.240.

۲. برای توضیح بیشتر نک: بیکس، برایان، فرهنگ نظریه حقوقی، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹، صص ۲۶۶-۲۶۴؛ قاری سیدفاطمی، محمد، حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر یکم، درآمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، ۱۳۹۳، ص ۱۲۸؛ جعفری تبار، حسن، فلسفه تفسیری حقوق، تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸، صص ۸۰-۷۸.

3. Generality of Law.

4. Managerial Direction.

5. Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, pp. 46-49.

6. Promulgation.

7. Ibid, p.96.

8. Ibid, pp. 49-51.

9. Retroactive Laws.

10. Ibid, pp. 51-62.

- قوانین باید روشن و واضح باشند.^۱ هدایت رفتار با قوانین مبهم ممکن نخواهد بود؛ چراکه قوانین مبهم قابل فهم نمی‌باشند.^۲ با این حال فولر بر این باور است قوانینی که بر حسب معیار «منصفانه» و «معقولانه» صورت‌بندی می‌شوند، لزوماً مبهم نیستند؛ به این دلیل که ما گاه می‌توانیم بر معیارها و رویه‌های مشترکی اعتماد کنیم که حوزه‌های مربوطه به الزامات حقوقی را تعریف می‌کنند.^۳
- قانون ناظر به عدم تناقض میان قوانین است.^۴ منظور فولر از تناقض، تناقض محض منطقی نیست. قانون زمانی متناقض خواهد بود که هیچ رهنمون روشن و قابل‌درکی برای رفتار ارائه نکند.^۵
- باید امکان عمل به قوانین وجود داشته‌باشد^۶ و قوانین وضع‌شده تکالیف مالایطاق بر دوش افراد با رنکنند.^۷
- قوانین باید از ثبات نسبی برخوردار بوده، به‌طور مکرر تغییر نکنند.^۸ تبعیت از قوانینی که به کرات تغییر می‌کنند، دشوار است و نتیجتاً هدایت رفتار افراد به شکست می‌انجامد.
- اخلاق درونی مستلزم انطباق عمل مقامات رسمی با قانون است.^۹ این انطباق ممکن است از راه‌های بسیاری متزلزل شود؛ مانند اشتباه، عدم دسترسی به قانون، فقدان بصیرت در خصوص الزاماتی که یکپارچگی نظام حقوقی را حفظ کند، ارتشا، تبعیض، بی‌تفاوتی، حماقت و حرکت به سوی قدرت شخصی.^{۱۱}

1. The Clarity of Laws.

2. Ibid, pp. 63-65.

3. Ten, C.L. "Constitutionalism and the rule of Law", in: *A companion to contemporary Political Philosophy*, ed. By R. E. Goodin, PH. Pettit & T. Pogge, Blackwell Publishing, Vol 1, 2007, p 495.

4. Contradictions in the Laws.

5. Ibid, p.495 & Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, pp.65-70.

6. Laws Requiring the Impossible.

7. Ibid, pp. 70-75.

8. Constancy of the Law Through Time.

9. Congruence between Official Action and Declared Rule.

10. Ibid, pp. 80.

11. Ten, "Constitutionalism and the rule of Law", Op. cit, p. 495.

فولر با این اصول آزمونی ترتیب داده که لازم است گذرانده شود تا بتوان چیزی را به درستی و در کامل‌ترین معنا «قانون» نامید. به تعبیر فولر، قانون شیوه‌ای خاص برای هدایت رفتار انسانی می‌باشد و وقتی قواعد یک نظام حقوقی چنان بد ایجاد شده باشد که نتوانند به نحو مؤثری موفق به هدایت رفتار انسان شوند، آنگاه می‌توانیم از اطلاق عنوان قانون بر آنها خودداری کنیم.^۱ در نهایت نیز وی، مهارت تشخیص شرایط، توازن و ترتیب اعمال این اصول را «هنر عملی»^۲ یک قانون‌گذار آگاه و وظیفه‌شناس می‌نامد.^۳

۲. اخلاقی بودن اخلاقیات درونی قانون

فولر در بسط برداشت خود از حاکمیت قانون، صرفاً به ارزش‌های اخلاقی مستتج از اخلاق بیرونی^۴ یا اهداف ماهوی (که البته در قواعد و نظام‌های حقوقی گوناگون، متفاوت می‌باشند) اکتفا نکرده، بلکه به بیان ارزش‌هایی که خود قانون را بنیان می‌نهند نیز توجه ویژه‌ای دارد.^۵ این رویکرد مورد پیروی دیگران نیز قرار گرفته است. توضیح آنکه جان رالز نظم حقوقی را به عنوان نظام قواعد عام ناظر بر اشخاص خردمند تلقی کرده، حاکمیت قانون را اجرای نظام‌مند و بی‌طرفانه قواعد عام مذکور می‌داند.^۶ رز نیز جوهر قانون را هدایت رفتار از طریق قواعد و اجرای آن در دادگاه‌های صالح قلمداد کرده، حاکمیت قانون را برای هدایت رفتار تابعان در تحقق اهداف قانون ضروری می‌داند. وی همچنین اصولی مشابه به اصول فولری را برشمرده، از آنها با عنوان اصول حاکمیت قانون نام می‌برد.^۷ مزیت این رویکرد آن است که اصول ارزیابی قوانین و نظام‌های حقوقی را بدون به چالش کشیدن ارزش‌های ماهوی اخلاق بیرونی آنها فراهم می‌سازد.

۱. بیکس، برایان، *نظریه حقوق طبیعی*، ترجمه یحیی شعبانی، مکاتب معاصر فلسفه حقوق، گردآورنده دنیس پترسون، سرویراستار محمد مهدی ذوالفقاری، تهران: نشر ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۵، ص ۳۵؛ قاری سیدفاطمی، محمد، همان، ص ۱۲۹.

2. Practical Art.

3. Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, pp. 91-94.

4. External Morality.

5. Ten, "Constitutionalism and the rule of Law", Op. cit, p. 496.

6. Rawls, *J. A Theory of Justice*, Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1999, pp. 206-213.

4. Raz, J. "The Rule of Law and its Virtue", Op. cit, pp. 224-228.

هرچند فولر و برخی دیگر این رویکرد را به کار بسته‌اند، اما تفاوت‌های اساسی در برداشت ایشان از اصول حاکمیت قانون به چشم می‌خورد. چه اینکه الزام‌داری دارد، گرچه ضوابط حاکمیت قانون «مطمئن‌ترین مبنا را برای آزادی و نیز مؤثرترین تدبیر را برای سازمان‌دهی برنامه‌های همکاری فراهم می‌کنند»، آن احکام فارغ از محتوایشان، «صرفاً اعمال بی‌طرفانه و نظام‌مند قواعد را تضمین می‌کنند». وی در برابر این پرسش که آیا نظامی قانونی وجود دارد که از الزامات حاکمیت در پیشبرد اهداف یک دیکتاتور یا ایدئولوژی یک مستبد خیرخواه بهره‌بردار، پاسخ می‌دهد: «حاکمیت قانون در برابر بی‌عدالتی تضمینی ارائه نمی‌دهد و قابلیت سازگاری با بی‌عدالتی را دارا می‌باشد»^۱. این درحالی است که به اعتقاد فولر، اخلاق درونی قانون دربردارنده نتایج پربراری بوده، مبنایی برای ایجاد ارتباط ضروری میان قانون و اخلاق ماهوی فراهم می‌آورد^۲ و میزان پیروی از اصول حاکمیت قانون فولری سنجۀ اعتبار نظام حقوقی می‌باشد.^۳ وی در ارائه تجزیه و تحلیل خود، اخلاق درونی قانون را در طیف گسترده‌ای از مسائل نسبت به اهداف ماهوی (اخلاق بیرونی قانون) بی‌طرف می‌داند و آن را آماده خدمت‌رسانی به اهداف مختلف با کارایی و کارآمدی برابر قلمداد می‌کند.^۴ او در برابر این ادعای منتقدان که یک رژیم می‌تواند قوانین بدی وضع کند، اما همچنان از اخلاقیات درونی قانون تبعیت کند، اظهار می‌دارد: «نمی‌تواند باور کند پذیرش الزامات درونی قانون به همان اندازه در توافق با یک نظام حقوقی نامطلوب باشد که در توافق با یک نظام حقوقی مطلوب است.»^۵ و با هارت نیز که اخلاقیات درونی قانون را با بی‌انصافی و اهداف نامطلوب قابل جمع می‌داند،^۶ مخالف می‌ورزد.^۷ وی در تأیید مدعای خود استدلال می‌کند: از یک سو انتشار قواعد، آنها را در معرض نقد عمومی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، اصول حاکمیت قانون، قانون‌گذاران را ملزم به رعایت اصولی می‌کند که

1. Rawls, J. *A Theory of Justice*, Op. cit, p. 208.

2. Ten, "Constitutionalism and the rule of Law", Op. cit, p. 497.

۳. موحد، محمدعلی، *در هوای حق و عدالت*، از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۸۴، ص ۲۷۶.

4. Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, pp. 15.

۵. بیکنس، برایان، ۱۳۹۵، همان، ص ۳۷ و قاری سیدفاطمی، محمد، همان، ص ۱۲۹.

۶. هارت، هربرت، *مفهوم قانون*، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰، ص ۳۱۴.

7. Ibid, pp. 154-155.

باید بدان عمل کنند و بدین سان امکان پاسخگویی آنان را نیز فراهم می‌کند.^۱ علاوه بر آن، هنگامی که از رویه‌های مقتضی پیروی شود، احتمالاً برخی مقامات تمایل کمتری به انجام شیوه‌های غلط دارند؛ مانند وقتی که ارائه دلایل تصمیمات قضایی به شکل علنی الزامی شود.^۲

جوزف رز نیز اصول حاکمیت قانون فولری را می‌پذیرد، اما تحلیل وی از ارزش‌های اخلاقی آن را رد می‌کند. در دیدگاه رز حاکمیت قانون صرفاً ارزش ابزاری و آلی دارد و اینکه آیا حاکمیت قانون در شرایط خاصی ارزش اخلاقی دارد یا خیر، کاملاً وابسته به هدفی است که سیستم حقوقی دنبال می‌کند. مادامی که اهداف نظام حقوقی از نظر اخلاقی خوب باشند، حاکمیت قانون نیز از نظر اخلاقی ارزشمند خواهد بود؛ اما این گفته به آن معنا نیست که حاکمیت قانون فی‌نفسه دارای ارزش اخلاقی می‌باشد، بلکه مراد آن است که ارزش اخلاقی حاکمیت قانون صرفاً به خاطر نقش آن در تحقق ارزش‌های اخلاقی موردنظر است. وی حاکمیت قانون را فقط یکی از فضائلی قلمداد می‌کند که نظام حقوقی ممکن است با آن مورد قضاوت قرار گیرد و نباید آن را با دموکراسی، عدالت، برابری، احترام به اشخاص و کرامت انسانی و ... درهم آمیخت. حاکمیت قانون فضیلت قانون است، قانون به ماهو قانون، صرف‌نظر از اهدافی که برآورده می‌سازد؛ کما اینکه سازگاری با حاکمیت قانون، آن را قادر به خدمت به اهداف نامطلوب نیز می‌کند. وی از اینکه حاکمیت قانون می‌تواند با اهداف ناپسند و غیراخلاقی هم سازگار باشد، نتیجه می‌گیرد که هرچند حاکمیت قانون فضیلتی برای قانون محسوب می‌شود، اما آن فضیلتی اخلاقی نخواهد بود.^۳

در مقابل فولر اصول هشتگانه‌اش را دارای کارکردی ویژه دانسته، اذعان می‌نماید: زمانی که قانون‌گذاران هشت اصل مذکور را رعایت می‌کنند، قوانین منتج از عمل آنها، ممکن است بر عقلانیت عملی^۴ شهروندان اثر بگذارد. شهروندان هنگام برنامه‌ریزی در خصوص نحوه عمل خود در کارها، می‌توانند الزامات و ممنوعیت‌های قانونی را مدنظر قرار دهند. آنها می‌توانند پیش‌بینی کنند که چگونه قضاوت قوانین را تفسیر و اجرا خواهند کرد. این پیش‌بینی‌پذیری،

1. Ibid, p. 159.

۲. بیکنس، برایان، ۱۳۹۵، همان، ص ۳۷.

3. Raz, J. "The Rule of Law and its Virtue", Op. cit, pp. 224-227.

4. Practical Reasoning.

شهروندان را قادر می‌سازد تا در خصوص عکس‌العمل نسبت به اعمال مختلفی که انجام می‌دهند، انتظارات قابل‌اتکایی را شکل دهند. در این شرایط است که تعریف فولر از قانون (یعنی قراردادن رفتار انسانی تحت حاکمیت قواعد) عملی می‌شود. به این ترتیب، با اتخاذ این انتظارات عقلانی، شهروندان نیز از قانون تبعیت خواهند کرد. بر این بنیاد، به میزان اجتناب از نقض الزامات حاکمیت قانون، درجات مختلفی از حاکمیت قانون وجود خواهد داشت و به همان میزان قانون‌گذاران در قانون‌سازی^۱ موفق خواهند بود. اما در برخی موارد نقض گسترده اصول حاکمیت قانون، ویژگی‌های نظام حقوقی را تضعیف می‌کند؛ چرا که دیگر قوانین نمی‌توانند در عقلانیت عملی شهروندان تجلی پیدا کنند.^۲

فولر معتقد است، عدم وضوح، تناقض یا غیرممکن بودن آنچه حکومت از شهروندان انتظار انجام آن را دارد، منجر به ناخوشنودی شهروندان می‌گردد.^۳ اوج ناخوشنودی زمانی است که حکمرانان انتظار دارند تا شهروندان وظایف خاصی مانند اطاعت از قانون را انجام دهند، آن‌هم زمانی که خود حکمرانان در انجام وظایف متقابل خویش (یعنی پیروی از قانون و الزامات حاکمیت قانون) کوتاهی می‌کنند... این ناخوشنودی منطقی است... در این لحظه است که شهروندان ناخوشند احساس می‌کنند تجاوز متقابل به قانون از سوی آنها، اقدامی عادلانه یا مقابله‌به‌مثل است.^۴ از منظر فولر، وظایف درگیر با روابط اجتماعی، بر ماهیت متقابل این روابط استوار است. در یک نظام اجتماعی خاص، هرکس انتظارات خود در مورد افراد درگیر در آن رابطه را براساس عمل طرف مقابل شکل می‌دهد. انتظارات شکل‌گرفته، مبنای وظایفی است که افراد نسبت به یکدیگر دارند. عمل متقابل^۵ در برداشت فولر از وظایف، نقشی کلیدی ایفا می‌کند.

به اعتقاد وی، وجود وظایف، نسبتاً به رفتار دیگران بستگی دارد. به این معنا که این منصفانه است از من انتظار برود تا به نحو خاصی رفتار کنم، اگر انتظارات مشابهی نسبت به کسانی که مرا قضاوت می‌کنند، اعمال شود (یعنی از کسانی که مرا قضاوت می‌کنند نیز انتظار رود تا طبق الگوی

1. Law Making.

2. Murphy, "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", Op. cit, p. 241.

3. Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, pp. 33-38.

4. Murphy, "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", Op. cit, p. 242.

5. Reciprocity.

مشخصی رفتار کند). در زمینه^۱ قانونی، شهروندان صرفاً زمانی وظیفه عمل به قواعد قانونی را خواهند داشت که آن قواعد الگویی را ارائه دهند که شهروندان بتوانند از آن الگو آگاه شده، قادر به پیروی از آن نیز باشند، به علاوه از همان الگو برای قضاوت عمل ایشان نیز استفاده گردد.^۲ بنابر نظرگاه فولر، حاکمیت قانون برخی زمینه‌های هنجاری این دیدگاه را که شهروندان وظیفه اخلاقی اطاعت از قانون را دارند، فراهم می‌کند. با این حال، این وظیفه مشروط است؛ توضیح آنکه حکمرانان با رعایت الزامات حاکمیت قانون، خود را با روش خاصی محدود می‌کنند و شهروندان نیز به‌طور مشابه، ضمن خودداری از نقض قوانینی که با آن موفق نیستند، دست به تحدید خود می‌زنند.^۳ تا زمانی که مقامات قوانین روشن، معطوف به آینده و غیر متناقض را تصویب کرده و آن قوانین را به‌طور پیوسته و مطابق قانون منتشر شده اجرا کنند، شهروندان نیز برای اطاعت از قانون دلایل کافی خواهند داشت، حتی زمانی که با سیاست‌های تعقیبی حکومت موافق نباشند.^۴ بدین ترتیب، فولر مفهوم قانون به عنوان جاده یک‌طرفه اعمال اقتدار^۵ را در مقابل آنچه وی «دیدگاه تعاملی»^۶ به قانون می‌نامد، رد می‌کند.^۷ وی کارکرد یک نظام حقوقی را به تلاش دوجانبه و تعامل مؤثر و مسئولانه میان قانون‌گذار و شهروند وابسته می‌کند.^۸

در پاسخ به دیدگاه مذکور، بیان شده که ممکن است این استدلال در زمینه مشخصی از قوت کافی برخوردار نباشد. همچون انتخابات دموکراتیک که یک حزب برنامه خود را ارائه می‌دهد؛ هرچند ممکن است این برنامه تعهدی را نسبت به رأی‌دهندگان ایجاد کند، صرف وجود کار

1. Context.

2. Ibid, p. 242.

3. Ibid, p. 243.

4. Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, pp. 39-40.

5. One – Way projection of Authority.

6. Interactional View.

7. Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, p 221.

۸. هایک نیز قانون را با فرمان ویژه‌ای که فرد را به اجرای یک عمل خاص رهنمون می‌سازد، در تقابل می‌داند. چه‌اینکه فرمان خاص، یک فرد را تابع خواسته شخص دیگری ساخته و بدین‌سان از آزادی محروم خواهد ساخت. برای مطالعه بیشتر در این خصوص و همچنین برداشت هایک از حاکمیت قانون، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با برداشت فولری از حاکمیت قانون نک :

Hayek, F. A. *The Constitution of Liberty*, London : Routledge & Kegan Paul, 1960, pp. 143-210.

9. Ibid, p. 219.

قاعده‌مند^۱ برای ایجاد یک تعهد کافی نیست. حتی اگر قانون‌گذاران به تعهد پیش‌گفته خود عمل کنند، تفاوتی میان آنها و راهزنان که می‌گویند (یا جانت یا مالت)، وجود نخواهد داشت. راهزن تعهدی در قبال جان شما ندارد، مگر اینکه شما همکاری کرده، پول خود را در اختیارش قرار دهید و فقط زمانی بر بقای تعهد خود انگیزه خواهد داشت که بداند شما یک فاعل پاسخگو و موافق فرمان او هستید. اما این مورد توافق است که رفتار راهزن اخلاقاً قابل توجیه نمی‌باشد. بدین ترتیب با صرف وجود تعهد متقابل و متأثر از رفتار طرفین رابطه، نمی‌توان اخلاقی بودن آن را توجیه کرد.^۲ مدعای مهم دیگر فولر (که بنیان اخلاق درونی قانون را تشکیل می‌دهد) آن است که وی اشخاص را به مثابه فاعلانی خودمختار^۳ و پاسخگو^۴ می‌انگارد. این دیدگاه به اتباع، در دل ایده هدایت رفتار به وسیله قواعد^۵ نهفته است و در ایده حاکمیت قانون این مفروض است که یک فاعل مسئول قادر به فهم پیروی از قواعد و پاسخگو نسبت به اشتباهاتش وجود دارد.^۶ فولر ادعا می‌کند، خروج از حاکمیت قانون کرامت^۷ فرد به عنوان یک عامل مسئول را تنزل می‌دهد.^۸ در مقابل این ادعا استدلال شده است، دیدگاه مذکور مختص یک نظام با قواعد محتوایی مشخص نمی‌باشد؛ کما اینکه چنین دیدگاهی به‌طور یکسان در کلیه نظام‌های قواعد عام، از جمله نظام‌های ناعادلانه، نیز قابل تطبیق است. حتی آنهایی که در پی حکومت بر دیگران هستند تا ایشان را برای سازمان‌دهی خواسته‌هایشان مطیع خویش سازند، به این واقعیت توجه دارند که مردم توانایی تبعیت از قواعد را دارند. این نگرش به اشخاص نه فقط پیش‌فرض رویه‌های اخلاقی گوناگون بوده، بلکه در هر کار قاعده‌مند مانند قواعد معاشرت، بازی‌ها، باشگاه‌های اجتماعی و قواعد برگزاری جشن‌ها و مناسک مذهبی نیز وجود دارند.^۹

1. Rule-Governed Enterprise.

2. Ten, "Constitutionalism and the rule of Law", Op. cit, p. 498.

3. Self-Determining Agents.

4. Responsible.

5. The Idea of Guiding Conduct by Means of General Rules.

6. Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, p. 162.

7. Dignity.

8. Murphy, "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", Op. cit, p. 250.

9. Ten, "Constitutionalism and the rule of Law", Op. cit, p. 498.

براین بنیاد می‌توان ادعاهای فولر در اخلاقی بودن الزامات حاکمیت قانون را که تحت عنوان اخلاقیات درونی قانون توسط وی تبیین شده است، بدین ترتیب برشمرد: اول آنکه اخلاقیات درونی قانون فقط قادر به خدمت‌رسانی به اهداف خوب و عادلانه بوده، با بی‌انصافی و اهداف نامطلوب سازگار نمی‌باشند؛ دوم آنکه با اصول مذکور از خلال کنشگری میان شهروندان و حکمرانان، تعهد اخلاقی اطاعت از قانون شکل خواهد گرفت و آخر آنکه پنداشتن افراد به مثابه فاعلان خودمختار و پاسخگو در بنیان اخلاقیات درونی قانون، کرامت افراد را مورد احترام قرار می‌دهد.

حالی‌ه پس از ارزیابی ادعاهای فولر در تناظر با پاسخ منتقدان وی، به نظر می‌رسد چارچوب نظریه حاکمیت قانون فولری چشم‌انداز جدیدی را ترسیم می‌کند، مبنی بر اینکه چرا و چگونه رفتارهای غیراخلاقی خاص، نه فقط به افراد مرتبط بلکه به اساس اعتماد و روابط متقابل آسیب می‌زنند؛ اعتماد و روابط متقابلی که سلامت روابط سیاسی بر آنها بنا شده است. دیدگاه فولر نشان می‌دهد که چگونه شهروندان و حاکمان در سلامت روابط سیاسی نقش ایفا می‌کنند و چرا سلامت این روابط به اقدامات ایشان بستگی دارد.^۱ فولر نتیجه‌ای را که قانون نمی‌تواند نسبت به آن بی‌طرف باشد، ایجاد وظیفه اخلاقی اطاعت از قانون (وفاداری) می‌داند.^۲ وی حتی قضاوت را نیز امری هدف‌دار قلمداد کرده که آرمان اخلاقی پیچیده «وفاداری به قانون»^۳ آن را راهبری می‌کند.^۴ آنگاه ارزش حاکمیت قانون مشخص می‌گردد که چشم‌اندازمان را از سطح فردی^۵ به سطح نهادی^۶ تغییر دهیم. ارزش‌های اخلاقی مهم روابط متقابل و احترام به خودآیینی، در چارچوب نهادی حاکمیت قانون است که بروز و ظهور می‌یابند. با رد دیدگاه فولر درخصوص روابط متقابل، درواقع مبنای اخلاقی وظایف مربوط به شهروندان و حاکمان را نادیده انگاشته می‌شود. هنگامی که جامعه‌ای حاکمیت قانون فولری را رها می‌کند، ناگزیر باید به‌جای یک نظام

1. Murphy, "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", Op. cit, p. 245.

۲. موحّد، محمدعلی، همان منبع، ص ۲۷۶.

3. Fidelity to Law.

۴. والدرون، جرمی، *فلسفه حق*، ترجمه محمد راسخ، حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، جلد ۱، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۷، ص ۶۴.

5. Individual Level.

6. Institutional Level.

حقوقی، نظام‌های دیگری را به‌منظور تنظیم روابط شهروندان جایگزین نماید. باری، نمی‌توان تضمین کرد که انواع دیگر نظام بتوانند به همان اندازه و از همان طریقی که نظام حقوقی با شهروندان به عنوان فاعلان خودمختار و پاسخگو رفتار می‌کند، با ایشان رفتار کنند.^۱ از سوی دیگر، اگر حاکمیت قانون را با اهداف حقوقی بسیار ناعادلانه سازگار بدانیم، ارزش اخلاقی روابط متقابل بدون نتیجه خواهد ماند. از این رو در این موارد نه فقط خروج از حاکمیت قانون، کرامت بشر (به عنوان یک فاعل پاسخگو) را مخدوش نمی‌کند، بلکه به نظر می‌رسد خروج از حاکمیت قانون دقیقاً آن چیزی است که باید اتفاق بیفتد تا کرامت شهروندان تأمین گردد.^۲ این در حالی است که رز بی‌توجهی عمدی به حاکمیت قانون را عامل تجاوز به کرامت بشر می‌داند.^۳

با وجود مطالب فوق، حتی اگر بگوییم امکان تصور ذهنی یا منطقی یک دیکتاتوری وجود دارد که در آن اهداف ناعادلانه از طریق نظام حقوقی منطبق بر اخلاقیات درونی فولری پیگیری می‌شود، باید اذعان داشت که این تصویرسازی در یک نقطه خاصی از هرگونه باورپذیری تهی گشته، اخلاقیات درونی قانون فولری، مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهند. به تعبیر والدرون در این حکومت‌ها، حاکمیت قانون دیگر چیزی جز ابزاری زینتی^۴ نخواهد بود^۵ و در آنها فقط یک نمای ظاهری از قانونیت^۶ باقی می‌ماند، نه حاکمیت قانون.^۷ اگر حکومتی روش‌های سرکوبگرانه خود را که ماهیت ناعادلانه دارند، با رعایت اخلاقیات درونی قانونی، به طور آشکار و عمومی انتشار دهد، واضح است که از سوی جامعه بین‌المللی برای تغییر روش‌ها و سیاست‌هایش تحت فشار قرار گرفته، هزینه سربلندی از آن، انزوای حکومت سرکوبگر از جامعه بین‌المللی خواهد بود.

1. Ibid, pp. 249-250.

2. Ibid, p. 251.

3. Raz, J. "The Rule of Law and its Virtue", Op. cit, p. 224.

4. Cosmetic.

۵. قاری سیدفاطمی، محمد، همان، ص ۱۳۰ و

Murphy, "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", Op. cit, p. 252

6. Legality.

7. Ibid, p. 259.

از همین رو، همیشه به طور تاریخی تنشی اساسی میان حاکمیت قانون و حکومت سرکوبگر یا پیرو اهداف ناعادلانه وجود داشته است.^۱

علاوه بر موارد مارالذکر، حاکمیت قانون مشروعیت^۲ یک حکومت در نگاه شهروندان خود را نیز افزایش می‌دهد و رهبری که به طور آشکار حاکمیت قانون را نقض می‌کند، همیشه در معرض از دست دادن بخشی از جایگاه خود در میان شهروندان می‌باشد. نباید از نظر دور داشت که دغدغه نهایی و واقعی فولر، دغدغه‌ای انسانی و حقوق بشری است. از دیدگاه وی، قانونی می‌تواند در خدمت تضمین حقوق بشر قرار گیرد که واجد آن اصول هشت‌گانه باشد و قانون فاقد آن شرایط به‌سادگی می‌تواند خود ابزار نقض حقوق بشر باشد.^۳

در انتها باید اذعان داشت بحث فولر علی‌رغم منتقدانش، بر یک ادعای تاریخی یا منطقی صرف تکیه نداشته، حاوی معنای اساسی تری می‌باشد. درحقیقت ادعای اصلی فولر که ضمن اشارات وی به عمل متقابل شکل گرفته، این است که حکومت استبدادی‌ای که به تعقیب اهداف فاسد می‌پردازد، فاقد دلیل کافی است تا به طور مداوم از خلال فرایندهای سخت‌گیرانه قانون، خود را تابع فرایندی نظام‌مند قرار دهد؛ با این فرض که نقطه عقلانی تقید خود به این نظام‌مندی، ارزش متقابل، انصاف و احترام به اشخاص است. درحالی‌که فرض بر آن است که یک دیکتاتور این ارزش‌ها را با دیده تحقیر می‌نگرد. فلذا هیچ نوعی از انواع حکومت‌های استبدادی را نمی‌توان یافت که در تحقق اهداف خود (مگر در موارد سطحی و تاکتیکی) بنیانی منطقی در تبعیت از نظام‌های قانونی داشته باشد.^۴

۳. اخلاقی بودن قانون

فولر اخلاقیات درونی قانون را برای وجود نظام حقوقی ضروری می‌شمارد، به‌گونه‌ای که در صورت فقدان سطح مشخصی از رعایت این اصول، فاقد نظام حقوقی خواهیم بود. وی اخلاق درونی قانون را مبنایی برای ایجاد رابطه ضروری میان قانون و اخلاق ماهوی می‌پندارد و نتیجه

1. Ibid, p. 253.

2. Legitimacy.

۳. قاری سیدفاطمی، محمد، همان، ص ۱۲۹.

4. Finnis, J. *Natural Law and Natural Rights*, Second Ed, New York: Oxford university Press, 2011, pp. 273-274.

می‌گیرد که قانون لزوماً در برخی جنبه‌ها اخلاقی است. این ادعای وی در رد تفکیک میان قانون و اخلاق در اثبات‌گرایی حقوقی^۱ ایجاد شده است.^{۳،۲} وی این اصول را نوعی حقوق طبیعی^۴ برمی‌شمارد و تلاش خود را شناسایی و شرح نوع خاصی از قوانین طبیعی مربوط به گونه خاصی از مسئولیت انسانی می‌داند؛ مسئولیتی که آن را امر تابع ساختن رفتار انسان به حاکمیت قواعد می‌داند. او منشأ قوانین یادشده را الهی و مربوط به آسمان‌ها نمی‌داند، بلکه آنها را همانند قوانینی تلقی می‌کند که اگر یک نجار بخواهد خانه‌ای استوار بسازد، باید از آنها پیروی کند. فولر این توضیح از حقوق طبیعی را در برابر حقوق طبیعی ماهوی معرفی می‌کند. به این معنا که آنچه اخلاق درونی قانون نامیده است، یک قرائت شکلی از حقوق طبیعی است.^۵ وی به جای تمرکز بر محتوای قاعده، بر شرایط شکل‌گیری، انتشار و اجرای قاعده توجه دارد. از همین روست که دغدغه فولر پیش از آنکه محتوایی و ماهوی باشد، شکلی و رویه‌ای است.^{۷۶}

منتقد جدی فولر، جوزف رز، ضمن اذعان به ضروری بودن اصول فولری برای قانون، لزوم وجود ارزش‌های اخلاقی را در هر نظام حقوقی رد می‌کند. وی استدلال می‌کند که قانون ناگزیر خطر قدرت خودسرانه را ایجاد می‌کند و حاکمیت قانون برای به حداقل رساندن این خطر ایجاد شده توسط قانون، طراحی شده است. از سوی دیگر قوانین مبهم، ناپایدار و معطوف به آینده می‌توانند آزادی و کرامات افراد را نقض کنند. پیشگیری از این خطر نیز توسط حاکمیت قانون صورت می‌گیرد. متعاقباً رز نتیجه می‌گیرد در این دو معنا، حاکمیت قانون ذاتاً دارای ارزشی

1. Positive Law.

2. Ten, "Constitutionalism and the rule of Law", Op. cit, p. 497.

3. See also.

Hart, H. L. A. *Lon L. Fuller: The Morality of Law*, Harvard Law Review, Reprinted in H. L. A. Hart, *Essays in Jurisprudence*, Oxford: Clarendon Press, 1983. Lyons, D. "The internal morality of law", *Proceedings of the Aristotelian Society*, 1970-1971, pp.105-119.

4. Naturel Rights.

۵. کلی، جان، همان منبع، ص ۶۰۸ و والدرون، جرمی، همان منبع، ص ۱۱۸ و راسخ، محمد، مرکزالمیری، احمد، **تبیین اصول تشریفاتی قانون‌گذاری**، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۹، تابستان ۱۳۹۱، ص ۵۷ و Fuller, *Morality of Law*, Op. cit, pp.96-97.

۶. قاری سیدفاطمی، محمد، همان، ص ۱۲۹.

۷. از دیدگاه فولر به عدالت شکلی (Procedural Justice) نیز تعبیر می‌شود. برای مطالعه بیشتر در این خصوص نک: تیت، مارک، **فلسفه حقوق**، ترجمه حسن رضایی خاوری، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم رضوی، ۱۳۸۴،

سلیبی^۱ می‌باشد. به اعتقاد وی، سازگاری با حاکمیت قانون زمانی خیر است که از شر پرهیز شود، آن هم شری که توسط خود قانون ایجاد شده‌است. وی حاکمیت قانون را به صداقت (وقتی آن را به معنای پرهیز از فریب تفسیر کنیم) تشبیه می‌کند. با این استدلال که وقتی شخصی نمی‌تواند مردم را از خبری آگاه کند، نمی‌تواند به خاطر صداقت، ادعای اخلاقی بودن کند. شخصی که به دلیل ناآگاهی یا ناتوانی نمی‌تواند دیگری را با مسمومیت بکشد، ارزشی از این لحاظ ندارد. به همین ترتیب، اینکه قانون در غیاب کلی بودن، عطف به ماسبق نشدن و روشن بودن، نمی‌تواند قدرت خودسرانه یا تجاوز به آزادی و کرامت را ممنوع کند، اعتبار اخلاقی برای آن به حساب نمی‌آید. این فقط به این معناست که در حضور حاکمیت قانون، برخی شرها را نمی‌توان پدید آورد. این امر نیز برای قانون اعتباری ایجاد نمی‌کند، همان طور که عدم وقوع قتل یا تجاوز برای قانون اعتباری ایجاد نمی‌کند و قانون فقط می‌تواند آنها را ممنوع کند.^۲

به اعتقاد رز، تلاش فولر برای ایجاد ارتباطی ضروری میان قانون و اخلاق بی‌سرانجام است و حاکمیت قانون تا زمانی که سازگاری با آن فضیلتی اخلاقی به حساب می‌آید، آرمانی است که باید به واقعیت تبدیل شود، اما ممکن است چنین نشود.^۳ رز بیان می‌دارد، حتی اگر استدلال شود که رابطه ضروری میان قانون و حاکمیت قانون وجود دارد، باز هم برای قانون فضیلتی اخلاقی ایجاد نخواهد شد. سازگاری با حاکمیت قانون برای رسیدن به اهدافی است که برای قانون طراحی شده است. فلذا برای آنکه اهداف قانون معطل نماند باید الزامات حاکمیت قانون رعایت شود. اما اهداف قانون ممکن است اعم از اهداف مطلوب و اهداف نامطلوب باشد.^۴ به تعبیر دیگر، وی قانون را ابزاری برای وصول به اهداف تعیین شده دانسته، حاکمیت قانون را نیز ابزاری تلقی می‌کند که به قانون در رسیدن به این اهداف کمک خواهد کرد. او فضیلت خاص هر ابزار را بی‌طرفی اخلاقی می‌داند؛ از آن نظر که نسبت به هدفی که برای آن استفاده می‌شود، بی‌طرف است. فلذا هم قانون و هم حاکمیت قانون نیز همچون سایر ابزارها ذاتاً بی‌طرف بوده، متأثر از

1. Negative Value.

2. Raz, J. "The Rule of Law and its Virtue", Op. cit, p. 225.

۳. از نظر رز، حاکمیت قانون تنها یکی از چند فضیلتی است که نظام حقوقی باید از آن بهره‌مند شود و به وسیله آن مورد ارزیابی قرارگیرد. برای توضیح بیشتر نک:

Craig, Paul P. "Formal and Substantive conceptions of The Rule of Rule : An Analytical Framework", *Public Law*, Autumn (1997), pp. 468-470.

4. Raz, J. "The Rule of Law and its Virtue", Op. cit, p. 226.

اخلاقی بودن یا غیراخلاقی بودن هدفی که در رسیدن به آن به کار برده می‌شوند، می‌توانند اخلاقی یا غیراخلاقی شوند.^۱

جوزف رز علاوه بر به رسمیت شناختن اصول حاکمیت قانون فولری با فولر موافق است. در جایی که قانون گذاران به طور کامل یکی از اصول حاکمیت قانون را نقض کنند، آنچه به عنوان نتیجه حاصل خواهد شد، قانون نخواهد بود. او تشبیهی را بین خاصیت برندگی چاقو و تحقق حاکمیت قانون در یک نظام حقوقی انجام می‌دهد. بُرندگی ویژگی‌ای است که چاقو را قادر می‌سازد تا کارکرد خود را به خوبی انجام دهد. وقتی که چاقوها خیلی تیز باشند، خوب می‌برند. در صورت فقدان سطح حداقلی مشخصی از برندگی، به یک شیء هرچند هم که ظاهراً شبیه چاقو باشد، عنوان چاقو اطلاق نمی‌شود؛ زیرا نمی‌تواند عملکرد یک چاقو را انجام دهد. به طور مشابه حاکمیت قانون نیز ویژگی‌ای است که قانون را قادر می‌سازد تا رفتار افراد را هدایت کند. در صورت فقدان سطح حداقلی مشخصی از حاکمیت قانون، ممکن است یک نظامی از قواعد به طور اجمالی و ظاهری قابل تشبیه به یک سیستم حقوقی باشد، اما قادر نخواهد بود تا رفتار افراد را هدایت کند.^۲

در پاسخ به استدلال رز در رد ادعای فولر مبنی بر لزوم وجود ارزش‌های اخلاقی در قانون باید گفت، به نظر می‌رسد میزان توفیق در دفاع از این مدعا، به میزان موفقیت در دفاع از اهمیت اخلاقی اخلاقیات درونی قانون فولری بستگی دارد. به این معنا که هر اندازه استدلال در خصوص ارزش اخلاقی اصول فولری و عدم سازگاری آنها با اهداف ناعادلانه از قوت برخوردار باشد، اخلاقی بودن قانون و لزوم وجود ارزش‌های اخلاقی، دست‌کم در برخی جنبه‌های نظام حقوقی، پذیرفتنی‌تر خواهد شد. بدین ترتیب، زمانی که اصول مذکور را با اهداف ناعادلانه و غیراخلاقی ناسازگار بدانیم، از رهگذر ارتباط ضروری میان این اصول و قانون، می‌توان نتیجه گرفت: قانونی که از خلال این اصول ایجاد می‌شود، عادلانه و اخلاقی خواهد بود.

براین بنیاد، جان فینیس پس از برشمردن اصول حاکمیت قانون (که ترجمان همان اصول اخلاق درونی قانون فولر می‌باشد) آن اصول را تأمین‌کننده شرایطی می‌داند که طی آن، در برابر محترم شمردن الزامات اقتدار حاکم، الزامات خیر مشترک^۳ مورد احترام قرار می‌گیرند. وی

1. Ibid, p. 226-227.

2. Ibid, p. 225.

3. Common Good.

مهم‌ترین اجزای خیر مشترک را رعایت حق برابری برای همگان در برخورداری از احترام دانسته، حاکمیت قانون را به دلیل آنکه کرامت، خودآئینی و آزادی اشخاص موضوع اقتدار را از هرگونه دستکاری، تعدی و تحریف ایمن می‌دارد، از الزامات عدالت و انصاف تلقی می‌کند.^۱ فینیس در ادامه اذعان می‌دارد، هر اندازه الزامات حاکمیت قانون بیشتر رعایت شوند، پنج ویژگی‌ای که وی برای قانون برمی‌شمارد،^۲ بیشتر محقق شده، قانون کامل‌تر و کارآمدتری خواهیم داشت. بدین ترتیب وی نیز همچون فولر بر ضرورت وجود حاکمیت قانون در تحقق قانون تأکید کرده، از سوی دیگر حاکمیت قانون را فضیلتی می‌داند که نه فقط با بی‌عدالتی ناسازگار است، بلکه از الزامات عدالت و انصاف می‌باشد.

1. Finnis, J. *Natural Law and Natural Rights*, Op. cit, pp. 272-273.

2. Ibid, pp. 266-270.

نتیجه گیری

اخلاقیات درونی قانون که تعبیری دیگر از اصول حاکمیت قانون در برداشت شکلی آن می‌باشند، سلسله‌ای از الزامات است که یک نظام قواعد برای آنکه بتواند به نحو شایسته‌ای در قامت قانون دربیاید، لازم است تا در سطح مشخصی برآورده سازد. اخلاقیات درونی قانون با اتکا بر رفتار متقابل، ضمن فراهم‌سازی زمینه‌های هنجاری و وظیفه اخلاقی اطاعت از قانون، در سلامت روابط سیاسی شهروندان و حاکمان ایفای نقش می‌کند و با انگاشتن افراد به عنوان فاعلان خودمختار و پاسخگو، الزامات رعایت به کرامت انسانی را مهیا می‌سازد. در نتیجه مباحث مطرح شده باید گفت: حتی اگر ادعای فولر را بپذیریم که اخلاقیات درونی قانون خود خیری اخلاقی هستند که مبنای اخلاقی بودن قانون را نیز فراهم می‌کنند، باید به کاستی‌های اندیشه وی نیز اذعان داشت. توضیح آنکه نقش اخلاقیات درونی قانون در تضعیف اهداف نامطلوب، خود به عوامل دیگری بستگی دارد. در صورتی که در جامعه‌ای آزادی بیان تضمین نشود یا اینکه به شهروندان تلقین شده باشد که از قدرت، بی‌چون‌وچرا تبعیت کرده، اعتراضی نکنند، هرگونه تلاش برای لغو قانون بدی که طبق برداشت فولری به طور عمومی منتشر شده و اجرا می‌شود، بی‌فایده خواهد بود. این درحالی است که برداشت فولری از حاکمیت قانون فاقد تضمینات لازم درباره وجود نهادهای آموزشی و اجتماعی موجد آزادی بیان می‌باشد. همچنین برداشت وی از حاکمیت قانون می‌تواند نتایج مبهمی را در پی داشته باشد. چه‌اینکه اعتقاد فولر به ذومرتبه بودن حاکمیت قانون، این سؤال را به ذهن متبادر می‌سازد که در درجات ضعیف حاکمیت قانون که نه آن به طور کامل نقض می‌شود و نه به طور کامل اجراء، وظیفه اخلاقی شهروندان برای اطاعت از قانون چگونه خواهد بود؟ در یک حکومت این‌چنینی در صورت وضع قانون نامطلوبی که فولر آن را اساساً قانون نمی‌داند، آیا همچنان وظیفه اخلاقی به اطاعت وجود دارد؟ یا فقط نسبت به قوانین خوب وظیفه اخلاقی اطاعت وجود دارد؟ در صورت پذیرفتن حق مقاومت در برابر قوانین بد، مرجع تشخیص قوانین خوب و بد کیست؟ اگر فولر معتقد است که انحرافات جزئی ایرادی ندارد و نظام حقوقی در کلیت باید با اخلاقیات درونی قانون هماهنگ باشد، وظیفه اخلاقی اطاعت از قانون چگونه قابل توجیه است؟ ابهاماتی از این دست، ضرورت مذاقه و غور بیشتر در نظریه اخلاقی فولر را در باب قانون آشکار می‌سازد.

فهرست منابع

منابع فارسی

کتاب

۱. بالوی، مهدی و مهناز بیات کمیتکی، **دولت حق بنیاد؛** دفتر اول: تحلیل معنا، تبیین مبنا، تهران: انتشارات مجد. ۱۳۹۶.
۲. بیکس، برایان، **فرهنگ نظریه حقوقی،** ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
۳. بیکس، برایان، **نظریه حقوق طبیعی،** ترجمه یحیی شعبانی، مکاتب معاصر فلسفه حقوق، گردآورنده دنیس پترسون، سرویراستار محمد مهدی ذوالفقاری، تهران: نشر ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۵.
۴. تبیت، مارک، **فلسفه حقوق،** ترجمه حسن رضایی خاوری، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم رضوی، ۱۳۸۴.
۵. جعفری تبار، حسن، **فلسفه تفسیری حقوق،** تهران: انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸.
۶. قاری سیدفاطمی، محمد، **حقوق بشر در جهان معاصر،** دفتر یکم، درآمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، ۱۳۹۳.
۷. کلی، جان، **تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب،** ترجمه محمد راسخ، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲.
۸. مرکز مالگیری، احمد، **حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها،** تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۵.
۹. موحد، محمدعلی، **در هوای حق و عدالت؛** از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۸۴.
۱۰. والدرون، جرمی، **فلسفه حق،** ترجمه محمد راسخ، حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، جلد اول، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۷.
۱۱. هارت، هربرت، **مفهوم قانون،** ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.

مقاله

۱۲. راسخ، محمد، مرکز مالگیری، احمد، تبیین اصول تشریفاتی قانون‌گذاری، مجله تحقیقات حقوقی، تابستان ۱۳۹۱، شماره ۹.
۱۳. زارعی، محمدحسین، حاکمیت قانون و دموکراسی: سازگاری یا تعارض؟، مجله تحقیقات حقوقی، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره ۴۸.
۱۴. هاشمی، سیدمحمد و غفاری، هدی، نگاهی دوباره به برداشت‌های شکلی و ماهوی از حاکمیت قانون، مجله تحقیقات حقوقی، تابستان ۱۳۹۰، ویژه‌نامه شماره ۵.

منابع انگلیسی

Books

15. Finnis, J. *Natural Law and Natural Rights*, Second Ed, New York: Oxford university Press, 2011
16. Fuller, L. *Morality of Law*, New Heaven : Yale University Press, 1969.
17. Rawls, J. *A Theory of Justice*, Cambridge, Mass :Harvard University Press, 1999.
18. Craig, Paul P. "Formal and Substantive conceptions of The Rule of Rule : An Analytical Framework", *Public Law*, Autumn 1997.
19. Hayek, F. A. *The Constitution of Liberty*, London : Routledge & Kegan Paul, 1960.
20. Kahn, P. *The region of Law : Marbury v. Madison and The Constitution of America*, New Haven: Yale University Press, 1997.
21. Tamanaha, brian, *On The Rule of Rule Law (History, Politics, Theory)*, Cambridge: Cambridge University Press, 2004.

Articles

22. Murphy, C. "Lon Fuller and the Moral Value of the Rule of Law", *Law and Philosophy* 24 (2005): 239-262.
23. Raz, J. "The Rule of Law and its Virtue", in: *The Authority of Law*, Oxford: Clarendon Press, 197۹.
24. Hart, H. L. A. "Lon L. Fuller: The Morality of Law", *Harvard Law Review*, Reprinted in H. L. A. Hart, *Essays in Jurisprudence* , Oxford: Clarendon Press, 1983.

25. Lyons, D. “The internal morality of law”, *Proceedings of the Aristotelian Society*, 1970–1971.
26. Ten, C.L. “Constitutionalism and the rule of Law”, in: *A companion to contemporary Political Philosophy*, ed. By R. E. Goodin , PH. Pettit & T. Pogge, Blackwell Publishing, Vol 1, 2007.
27. Waldron, J. “principles of Legislation”, in : *The Least Examined Branch : The Role of Legislatures in The Constitutional State*, ed. By R. Bauman & T. Kahana, Cambridge; New York :Cambridge University Press, 2006.